

در گرامیداشت روز جهانی زن



زنده باد

آزادی

و

برابری!

زنان کارگر

پنهان در تاریخ کارگران صنعتی در ایران



از اصفهان تا "منچستر شرق"

کاوشی در کار و شرایط زندگی کارگران نساجی و اولین

نسل کارگران زن صنعتی مدرن در ایران

از اصفهان تا "منچستر شرق"

سرسخن

تصاویر همراه نوشته منتسب به کارگران زن یکی از کارخانه های نساجی در اصفهان در بیست ساله اول 1300 هجری است. در این سالها "چند هزار" از کارگران این کارخانه ها را زنان تشکیل داده اند. شواهد انکار ناپذیری دال بر اشتغال این زنان در دست است، اما آمار و اسناد را کمتر و بسختی میتوان سراغ گرفت. نا روشنی و ناگفته های مربوط به زنان کارگر نساجی اصفهان یک حفره آشکار، یک نقصان غیر قابل چشم پوشی است.

"منچستر شرق" فصل شکل گیری اولین نطفه های کارگران صنعتی به معنای مدرن و همسطح استandarهای بین المللی بورژوایی است. این داستان هجوم مردمان یک شهر به بیست ماشین نساجی است؛ داستان موج ولع و اراده سازندگی در دلها و دستهایی است که چهره اصفهان را از ورشکستگی و فقر و محنت دگرگون کنند؛ داستان تحول برق آسای



زندگی انسانهایی است که از "صنعتگران چیره دست اصفهانی" به قلب پر طپش تبار کارگری آن مرز و بوم پوست بیاندازند...

طبقه کارگر ایران هرگز مجال نیافت تا با صنعت نساجی تصفیه حساب کند. امروز با بحران عمیق دامنگیر نساجی در ایران، در دل مرثیه های حسرت بار دور جدیدی از رونق، در جمعه بازاری که آنچه بورژوازی ایران از خود میگوید، بخصوص لازم و حیاتی است تا روایت کارگری را از این تاریخ روشن کرد و بر آن پای فشرده.

نساجی در طول تاریخ صد ساله خود سه حکومت با شجره مشترک غلیظ ضد کارگری، یعنی قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی را پشت سر دارد. این تصویر برای اینکه واقعی باشد نمیتواند جز نگاهی طبقاتی کارگری باشد. آشنایی نزدیک با تحولات این شهر و این بخش از جمعیت کارگری سعادت بی رقیب همدمی با عمق شرافت کارگران نساج است. این تاریخ رشته بهم بافته سرگذشت مردمانی است که از دل سرزمین سوخته حاکمان دبنگوز، خیل بینوایان بی سواد در "کارخانه" و سوت آغاز دو شبفت شبانه روزی آن با خلاقیت خویش فاستونی های تولید منچستر امپراطوری صنعت ملکه انگلستان را به هموارد طلبیدند؛ قلب را آکنده از تپش و احترام میسازد.

این تصویر همانقدر واقعی است که در عین حال "زنانه" باشد. زاویه کارگران زن را در خود داشته باشد. امیر قلی امینی روزنامه نگار

مشهور اصفهان خطاب به مسئولان شهر در چهارم آذر 1320 نوشته است: "... عصر ها نزدیک غروب تشریف ببرید روی پل های زاینده رود بایستید و ملاحظه فرمایید تعداد هنگفت زن و مرد و کودک، یعنی کارگران کارخانه ها که همه کوفته و خسته و با رنگ پریده هستند. در خواهید یافت مزد اینها از 30 شاهی تا حداکثر پنج ریال است. مگر اینها آدم نیستند، نان و لباس نمی خواهند. چرا درباره اینها فکر نمیکند و راه علاجی نمی اندیشید ..."

به احترام مناسبت روز جهانی زن در شماره ویژه علیه بیکاری از لابلای نوشته ها و خاطرات شفاهی از "کنار زاینده رود" به مرور تاریخچه بخشی از طبقه کارگر ایران میپردازیم که از اصفهان تا "منچستر شرق" از جمله با دو اعتصاب بزرگ برای آن جامعه و خود "علاجی" پر ارج و افتخار اندیشیدند.

توضیح:

تیتیر "زنان پنهان در تاریخ" را من از یکی از نوشته های خانم والناتین مقدم و مطالعات ارزشمند ایشان در زمینه زنان قرض کرده ام. این عنوان ابداع من نیست، در عین حال مضمون و جهت گیری این نوشته راه خود را رفته است.

منبع عکس ها سایت انجمن نساجی اصفهان میباشد.

فهرست

صفحه ۳	اصفهان در آغاز راهی تازه
صفحه ۴	فضای اعتراضی علیه کالاهای خارجی
صفحه ۴	اصفهان نو از راه میرسد
صفحه ۵	داستان با نساجی وطن شروع شد
صفحه ۵	شرایط کار کارگران
صفحه ۶	رونق، تولید، باز هم رونق و اعتصاب اول
صفحه ۷	شواهدی بر سهم کارگران زن
صفحه ۷	او از ده سالگی کارگر کارخانه ریسندگی شد ...
صفحه ۹	هشت کارخانه جدید ... تولد منچستر شرق و اعتصاب دوم
صفحه ۱۰	گزارشی از زاغه نشین های کارگری
صفحه ۱۰	بحران و رکود، کارفرما: بروید کاه بخورید!
صفحه ۱۱	بحران سیاسی و رکود، تشنت در صفوف کارگران
صفحه ۱۱	با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا حمایت از کارگران نفت
صفحه ۱۲	آن سی سال لعنتی نساجی
صفحه ۱۳	جنبش کارگری "مردانه" و زنان کارگر

اصفهان در آغاز راهی تازه زمینه های اقتصادی



کارخانه های نساجی بر مبنای صنعت ماشینی و مدرن بیش از هر چیز یک ضرورت و پاسخ در مقابل دو راهی "مرگ یا زندگی" برای اصفهان و ساکنان آن بود. در دو دهه پایانی قرن اصفهان بسرعت رو به نابودی داشت. فقر و نداری عمومی عرصه زندگی را بر عامه مردم تنگ کرده و در مرکز این سقوط اجتماعی و اقتصادی وضعیت بحرانی صنعت نساجی قرار داشت. در چند دهه پایانی قرن گذشته نساجی بخش مهمی از صنایع دستی اصفهان بود و سهم زیادی در معیشت مردم داشت که بسرعت در حال تحول بود. تحولی که ادبیات رایج آن زمان "گسترش سلطه اقتصادی اروپائیان" مینامید. طبعاً باید به این ادبیات مراجعه کرد، و همین، در همان آغاز ذکر چند نکته را ضروری میسازد.

پایان قاجاریه و سالهای گذر قرن دوازده و سیزده مقارن با بزرگترین و عمیق ترین تحولات اقتصادی و اجتماعی در ایران است. این تحولات مهر آشکار طبقاتی بر خود دارد و در قلمرو فکری اساساً این بورژوازی است که سخن میگوید، منافع خود را منافع جامعه معرفی میکند و نگرش خود را به برداشت عمومی جامعه تبدیل میسازد. از این جهت، بخش قابل توجهی از ادبیات این دوره به اقتصاد و معیشت مملکت و توده مردم میپردازد و به همان اندازه مسموم، دروغین است و رنگ و بوی طلبکارانه بورژوازی تازه پا گرفته با چوب دستی های اسلامی آن از فاصله چند فرسخ به مشام میرسد. به این مساله در طول نوشته ها باز خواهیم گشت، و عجلالتا دست ما را در مراجعه به نقل قولها باز میگذارد.

در متون و تحلیل های اقتصادی میخوانیم که شرکت های خارجی برای تسلط بر بازار ایران افزون بر ارزان فروشی به شیوه های دیگری چون فروش ویژه و نسیه و کوشش در تولید منسوجات مطابق با نیاز و ذائقه ایرانی متوسل شدند. نتیجه این همه کوشش شرکت های غربی آن بود که بازار پارچه ایران تقریباً به طور کامل به دست این شرکت ها افتاد. اروپاییان چه به وسیله تأسیس نمایندگی های فروش مستقیم در بنادر و شهرهای بزرگ ایران و چه با کمک واسطه های ایرانی، بازار قماش ایران را از آن خود کردند. یک گزارش کنسولی در آستانه مشروطیت به خوبی نشان میدهد که بازار اصفهان در آن سال ها عرصه تاخت و تاز شرکت های اروپایی بود که با منچستر انگلستان ارتباط داشتند.

وضعیتی که در سال ۱۹۰۱ میلادی با «هجوم کالاهای روسی آن هم با کیفیت کمی» «تجار انگلیسی را نگران کرد. اما این یک سوی ماجرا بود نتیجه دیگر ماجرا از بین رفتن صنعت بومی و بیکاری و فقر عمومی در میان تولیدکنندگان داخلی و اصناف وابسته به آنها بود. در سال ۱۲۸۷ که کلانتر ضرابی "تاریخ کاشان" را می نویسد، درباره صنعت نساجی آنجا خاطر نشان می نماید که "قریب یک ربع مردم این شهر اجزای این صنعتند، که همه شکسته و متفرق و پریشان شده اند". این تعداد کسانی هستند که مستقیماً در کار صنعت نساجی بوده اند. ماجرا به همین جا ختم نمی شد، چرا که اصناف بازار به صورت زنجیری به هم پیوسته بودند.

همه کسانی که از فرایند تولید لباس منتفع می شدند. آنها نیز بازارشان کساد شده بود. به قول همین نویسنده حدود دو سوم مردم شهر که شامل

کساد است، همه گرفتار فقر و پریشانی شده اند. بیست سال بعد به سال ۱۳۰۸ میرزا حسین تحویلدار تصویری از اوضاع آشفته مردم اصفهان ارائه داده است: "اقلاً عشر اصناف این شهر نساج بود که خمس آن باقی نیست. تقریباً نیم عشر از انائیۀ اصفهان، بیه زنی بی کس یتیم دار به ریسمان ریسی این کار، صغیر کبیر می کردند و همگی ساقط شدند". همانند نمونه کاشان، با از بین رفتن صنف نساج "اصناف بزرگ دیگر مانند صباغ و نداف و عملۀ گازرخانه، که بسته و پیوسته به این صنف بودند، بیشترشان از میان رفتند. سایر اصناف خلاق را هم از پرتو این شکستگی ضرر ها رسید. بخصوص رعایای دهات که بی تسعیری جوزق (پنبه) به همه اجناسشان زیان آمد". او چنین تصویر سیاهی را راجع به صنف دیگری از نساجان؛ یعنی "جماعت شعراباف" نیز به دست میدهد: "جمعیت و دستگاه داشتند و فوایدشان هم کمتر از نساج نبود، آن چه درباره نساج نوشته شد، در حق این ها هم موجود است، شکستگی این صنف زیاده از اصناف دیگر است، بلکه به کلی تمام شده اند". در سفرنامه پولاک در این زمینه میخوانیم: اغلب چیت های مصرفی ایران را کارخانه های منچستر تامین میکند و این چیت ها به خصوص در آن دیار مطابق سلیقه ایرانی ها و برای فروش در مشرق زمین تولید میشود.

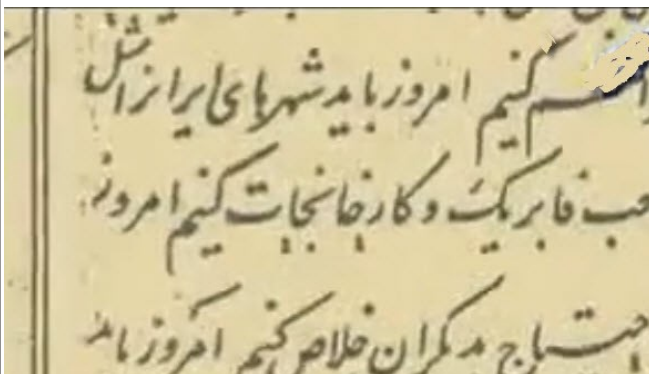
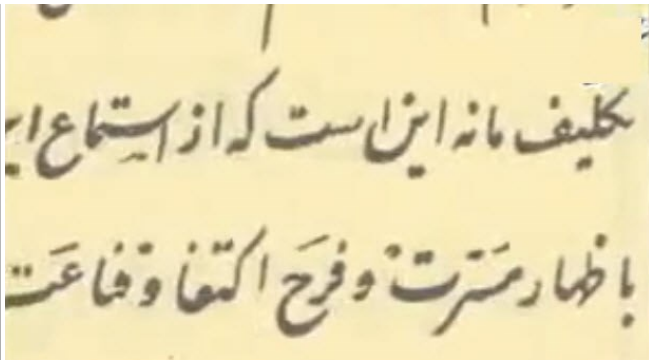
لرد کرزن در اواسط حکومت ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۶ ه.ق درباره منسوجات وارداتی در بازار اصفهان می نویسد: "پارچه های نخی کارخانه ای که کم و بیش تماماً از منچستر و گلاسکو میاید". او با کمال افتخار یادآور می شود که این برتری تجاری انگلستان، "هم مورد اعتماد و هم رو به افزایش است و به هیچ وجه در خطر کاهش نیست". در همین زمینه کنسول انگلیس وقت در ایران خاطر نشان میکند: "منچستر کماکان پارچه های شهر اصفهان را تامین میکند. این شهر حد نهای کمال تسلط غیر قابل انکار دولت انگلستان است."

فضای اعتراضی علیه کالاهای خارجی

سالهای آخر قرن دوازده و شروع قرن سیزدهم مصادف با گسترش روابط با اروپائیان و پاکگیری موج مدرنیته و فضای طوفانی مشروطیت است. ناراضیاتی از فقر و فاقه در قالب حمله به استبداد و بی کفایتی حکمرانان قاجار عرصه اقتصاد و تولید را در بر میگیرد.

"امروز بجز آنکه تجار مملکت ما دلالتی برای دول خارجه میکنند کاری دارند؟! صبح منتظرند نفت وارد شود، ظهر منتظرند قند وارد شود، عصر منتظرند چای و شکر و قماش وارد شود ... تمام فقر و فلاکت اهالی ایران فقط من باب آن نبودن کار و کارخانجات است و حکم علمای اعلام اصفهان در خصوص منسوجات داخله و منع از منسوجات خارجه خیلی مهیج و موثر واقع گردیده است باید مجدانه در ترتیب رواج این احکام بر سبیل اتحاد و اتفاق بکوشیم تا عنقریب لباس عزت و غنا بپوشیم."

در سیاحت نامه دیگری در نقل از مباحثه شخصی بنام ابراهیم بیگ با وزیر داخلیه در باب اوضاع پریشان کشور میخوانیم: "... برای تربیت اطفال بی کس ملت، دار الصنایعی پرداخته اید؟ و در کدامین قصبه از قصبات وطن، برای تسهیل نقلیات راه شوسه درست کرده و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک و ملت است فراهم آورده اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت، که دولت های بزرگ دقیقه ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیونها پول در راه توسعه آن خرج نموده اند و در موقع اقتضاء برای حصول آن مقصود خون ریزی کرده اند، چه اقدام مجدانه از شما سر زده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعه ایران چقدر به خارج حمل و نقل میشود؟ یا چقدر مال التجاره از خارج داخل این مملکت میشود؟ عجباً، هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری به کار برده باشید که امتعه و محصولات داخلیه که به خارج میرود بیش از آن باشد که از خارجه به مملکت داخل میشد، تا دخل وطن



را بر خرج آن غلبه روی داده، رعیت را بدان وسیله توانایی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد. چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگی محتاج خارجه باشد؟ آیا شمع کافوری را خدای به صنعت خاصه خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ عجباً خاک ممالک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را ندارد؟ مگر پیه گاو و گوسفند ایران مانند پیه مویشی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا للعجب مگر این همه پنبه ایران که به کرور به خارج میبرند، کفایت ملبوس اهالی آن را نمیکند؟" (سیاحت نامه ابراهیم بیگ)

واصفهان نواز راه میرسد ...



در میان فقر و ویرانی و ورشکستگی و در میان آشوب سیاسی اصفهانی نو نضج میگرفت، مشروطیت راه را بر انتظارات نوین و افق زندگی بهتر باز میکرد ... و بالاخره ماشین های ریسندگی از راه رسید...

"تکلیف ما نه اینست که با استماع این کلمه طیبیه مشروطه - فقط به اظهار مسرت و فرح اکتفا و قناعت کنیم."

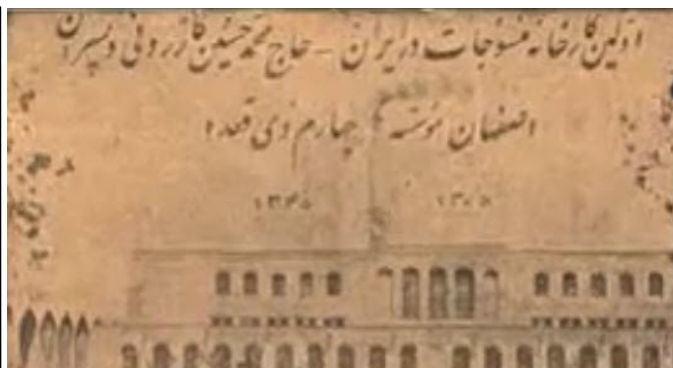
"باید ملت ایرانیه بدانند به مجرد اینکه دولت ایران در شمار دول مشروطه شد، اقتدار انگلیس و شجاعت ژاپن و ثروت فرانسه را نخواهد پیدا کرد. بلکه کار، نه این گنبد گردان کند آنچه کند همت مردان کند"

"... تمام فقر و فلاکت اهالی ایران فقط من باب آن نبودن کار و کارخانجات است ... باید شهرهای ایران را مثل بلاد خارجه صاحب فابریک و کارخانجات کنیم، ما هم باید اکثر صادرات کنیم، اقلیل واردات بنمائیم."

(به نقل از مندرجات روزنامه اخگر)

داستان با "نساجی وطن" آغاز شد ...

درست معلوم نیست دقیقاً از چه زمانی فضل الله دهش، فرزند یک تاجر شیرازی و تحصیل کرده کالج بمبئی که در رشته صنایع فارغ التحصیل شده بود به فکر افتاد که یک کارخانه نساجی به اصفهان وارد نماید، اما وی از سال ۱۲۶۵ش تا ۱۲۷۰ش در هندوستان اقامت داشته است. در این مدت سی سال که انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول در ایران اتفاق افتاده بود، فضل الله دهش عرصه را آماده ندید که آرزویش را بر آورده نماید. پس حدود سال ۱۳۰۰ش به آلمان مسافرتی نموده و با مهندس آلمانی شونمان کارخانه ریسندگی و بافندگی را تهیه و سپس از راه بین النهرین وارد ایران نمود. وی آن را در محل عمارت صفوی هفت دست که رو به ویرانی می‌رفت و البته مالکیت آن را داشت، نصب کرد. حدود یک سال بعد، در مرداد ۱۳۰۴ قسمت ریسندگی این کارخانه افتتاح یافت. بخش بافندگی کارخانه هنوز باقی مانده بود که به تدریج سوار شده و یک سال بعد دوباره خبر افتتاح کارخانه در روزنامه‌ها درج گردید. دو سال بعد مالکیت کارخانه به طور کامل به دست کازرونی افتاد. این کارخانه روز به روز راه ترقی را می‌پیمود و یکی از پسران حاج محمد حسین به نام میرزا محمدجعفر مدیریت کارخانه را بر عهده گرفته بود. در مهر ۱۳۱۰ کارخانه وطن در آگهی تبلیغی خود اعلام کرد «بهترین پارچه های گواردین، پالتویی، فانتزی، اسپورتنی و پتوهای کرکی اعلا را مطابق بهترین پارچه‌های اعلا اروپا» تهیه می‌کند. این کارخانه در آن زمان در شهرهای تهران، شیراز،



مشهد و رشت مراکز فروشی برای محصولاتش باز کرده بود (اخگر، ش ۶۵۰، ۴ مهر ۱۳۱۰). کارخانه وطن در سال ۱۳۵۲ به خارج از شهر اصفهان در شهرک صنعتی محمود آباد منتقل شده و هنوز هم پابرجاست. («چگونه اصفهان منستر شرق شد»، دکتر مهدی رجایی،)

در مورد شرایط کار کارگران

کارخانه وطن یا کازرونی از امتیازات قانونی دولت برای صنایع جدید کارخانه ای سود میبرد، ماشین ها آلمانی بود و فقط دوک ها از انگلیس میامد.

کارخانه با صد نفر کارگر شروع کرد. پس از دو سال ۲۰۰۰ کارگر و عمدتاً بی سواد داشت.

• روزها یازده و شبها سیزده ساعت کار میکردیم. صبح که از کارخانه بیرون میامدیم از زور بی خوابی تلو میخوردیم ...

• قانونی نبود که، صبح میرفتیم تا شب. شب ها که بلند میشد، ساعت کار نیز تا چهارده ساعت بدرازا میکشید....

جاو درکارخانه مامور شهربانی (پلیس) بود. شهربانی در امور اداره کارخانه دخالت میکرد. حسین سیاه پلیس خشنی بود که هر کارگری که دبر مبامد را راه نمیداد.

خدا نکند در سیزده ساعت کار دو پلک چشم بهم میرسید. یا اگر دوک ها اشتباه بود، سرکارگر میزد توی گوش کارگران.

(از گفتگوی شفاهی کارگران بازنشسته کارخانه وطن)



رونق، تولید، باز هم رونق و ... اعتصاب اول

تولیدات و فروش کارخانه وطن با رونقی چشمگیر برای چندمین سال متوالی ادامه داشت تا اینکه اعتصاب بزرگ پانصد نفر از کارگران آنرا دچار وقفه نمود.

شرایط کار در کارخانه طاقت فرسا بود. زمان کار روزانه دوازده ساعت و در دو شیفت صورت میگرفت. کارگران نوبت صبح کار فقط نیم ساعت برای صرف غذا استراحت داشتند. بدتر از آن، کارگران شب کار ناچار بودند بدون وقفه تا صبح کار کنند. دستمزد مردان از 25 شاهی تا 50 شاهی بود و زنان و کودکان ده شاهی یا یک قران میگرفتند. ناسزاگویی به کارگران و جریمه کردن آنان معمول بود. صابون برای دست شویی و نظافت وجود نداشت. کارگران در هنگام خروج از محیط کار مورد بیحرمتی قرار گرفته و تفتیش بدنی میشدند. مهمتر از اینها کارگران شب کار برای رفع تشنگی در تنگنا بودند، زیرا شیر آب در شیفت شب مسدود بود. و به این ترتیب اولین تشکیلات مخفی در این کارخانه آغاز به شکل گیری کرد.

موضوعی که باعث گسترش این تشکیلات شد واقیال آن در میان کارگران بالا گرفت، همانا قرارداد تحمیلی (کنترات نامه) بود که از سوی صاحب کارخانه مطرح گشت. بر اساس این قرار داد کارگران ناچار میشدند یک ماه قبل از انصراف از کار در کارخانه، موضوع را به آگاهی مسولان کارخانه برسانند. در غیر این صورت دستمزد یک ماه آنها به نفع کارخانه ضبط میشد. ماده دیگر از این قرارداد آن چنان تنظیم شده بود که برای یک روز غیبت کارگران معادل سه روز دستمزد آنها را میتوانست کسر کنند.

مطرح نمودن این قرارداد و فشار به کارگران برای امضای آن موجب نارضایتی آنها شده بود. و شرایط برای جلب کارگران و فعالیت تهییجی مهیا میساخت. تشکیلات سری که بیش از یک ماه و نیم به کار تبلیغی درمیان کارگران پرداخت. روز اول ماه مه (11 اردیبهشت 1310) به دعوت تشکیلات سری 60 تا 70 نفر گرد هم آمدند. درمراسم فوق پارچه سرخی که روی آن عبارت "رنجبران روی زمین اتحاد" نوشته شده بود، بر دیوار نصب گشته بود. در جلسه زبانهای "کنترات نامه" برشمرده شد و با ذکر توضیحاتی پیرامون فشارهایی که به کارگران وارد میشد، زمینه اعتصاب فراهم آمد. آن گاه مراسم با شعار "زنده باد اتحاد کارگران کارخانه وطن" اتمام یافت.

روز 15 اردیبهشت عملا اعتصاب آغاز شد. زمانی که مامورین کارگران را برای امضای قرارداد تحت فشار قرار دادند، آنها سرباز زده و تولید را متوقف کردند. و یک کمیسیون اعتصاب تشکیل دادند. روز بعد در صفوف منظم چهار نفری از کارخانه خارج شده و وارد شهر شدند و از مسیر خیابان چهارباغ وارد مدرسهی چهارباغ شدند. آژانها تعدادی از کارگران را برای ذکر توضیحاتی جلب میکنند. روز سوم اعتصاب 250 کارگر در جاده اجتماع کرده، از میان خود هشت



نفر را به عنوان نماینده برمیگزینند. مذاکرات نمایندگان با کارزونی، صاحب کارخانه در پی اصرار نمایندگان بر تضمین کتبی مدیریت بجایی نمیرسد. روز

هفدهم اردیبهشت پلیس مداخله میکند و میکوشد کارگران را با زور وارد کارخانه کند. کارگران پس از مشورت جمعی به اتفاق تصمیم میگیرند که کار را آغاز کنند، ولی به جای 12 ساعت، فقط هشت ساعت کار کرده، پس از آن به منازل خود بروند. روز بعد آژانها 25 تا 30 تن را برای تحقیقات به نظمییه میبرند و شش نفر از نمایندگان را حبس میکنند. بر اثر فشارهای پلیس، عده ای از دستگیر شدگان به وجود تشکیلات سری کارگری اعتراف میکنند. از میان این شش نفر دو ماه در حبس بودند. هر چند پس از این اعتصاب، تشکیلات سری کارگران وطن منحل شد اما با موفقیتهایی همراه بود و دستاوردهای زیر حاصل شد:

اول: کاهش ساعات کار از 12 ساعت به 9 ساعت

دوم: افزایش 40 درصد دستمزدها

سوم: لغو بد رفتاری و ممنوعیت تفتیش بدنی کارگران

چهارم: اختصاص یک مکان برای صرف غذا در کارخانه

پنجم: تامین آب یخ در تمام قسمتهای کارخانه

ششم: افزایش زمان استراحت جهت صرف غذا به یک ساعت

هفتم: لغو کنترات نامه

نشریه نهضت که اولین شماره آن در اسفند 1310 منتشر شد، مقاله ای تحت عنوان "تجربیات سیاسی اعتصاب نساجان اصفهان" نوشته شد که آن را مورد نقد و بررسی قرار داده است. در انتهای این مقاله چنین آمده است: اعتصاب نساجان اصفهان یک قسمت اشتباهات و نواقصاتی نیز دارد که لازم است به آنها اشاره شود: اولاً، عتصاب نشان داد که اتحادیه کارگران به زنها و کودکان که در کارخانه وطن کار میکنند اهمیت لازمی نداده و آنها را به تشکیلات کارگری جلب ننموده است و حال آن که از تاسیس اولین حوزه های اتحادیه در کارخانه لازم بود زنها و کودکان را نیز در نظر داشته و در میان آنها نیز کارهای لازمه را انجام دهد.

ثانیاً، اعتصاب نساجان بدون هیچ علاقه و ارتباطی با کارگران سایر کارخانجات اصفهان تشکیل یافته و هیچ اقدامی هم برای ایجاد این ارتباط نشده است. رهبران و موسسین اعتصاب برای توسعه آن اقدامات لازمه را نموده اند.

(منبع: جلد ششم اسناد جنبش کارگری و کمونیستی، به نقل از سایت "عصر نو")

شواهدی بر سهم کارگران زن؟

شاید برای نخستین بار که وجود کارگران زن در کارخانه وطن ذکر شد مربوط به سال ۱۳۰۹ باشد که در گزارشی آمد "در این کارخانه یک هزار نفر زن و مرد مشغول به کار می‌باشند" (روزنامه اخگر، ش ۳۱۴، ۱ فروردین ۱۳۰۹) چهارسال بعد کارخانه وطن بر ماشین‌آلات خود افزود و کارخانه را وسعت داد. سپس طی یک آگهی اعلام کرد که قصد دارد یک هزار نفر زن را برای کارگری استخدام کند (اخگر، ش ۹۵۲، ۴ تیر ۱۳۱۳) در همان سال معلوم شد سید محمد بنکدار، یک کارخانه پنبه پاک کنی در اطراف اصفهان باز کرده که در مواقعی تعداد کارگران زن آن به ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر می‌رسد (اخگر، ش ۱۰۰۵، ۳ بهمن ۱۳۱۳)

براساس یک تحقیق در سال ۱۳۴۹ میان ۱۸۶۷۶ نفر کارگر مشغول به کار در کارخانه‌های نساجی اصفهان، تعداد سه هزار نفر کارگر زن در کارخانه‌های اصفهان مشغول کار بودند. این تعداد تقریباً یک ششم آمار کل کارگران است. یعنی به ازای هر ۶ کارگر، یک نفر آنان زن بودند؛ نکته مهم آن که درآمد ثابت کارخانه‌ها، دختران زیادی را به کارکردن در آن موسسات و می‌داشت و از سوی دیگر سطح پرداخت پایین‌تر زنان نسبت به مردان، موجب می‌شد کارفرماها تمایل زیادی به استخدام زنان کارگر از خود نشان دهند. حضور این همه زن در محیط کار و کارخانه، مسلماً به تغییراتی در فضای شهر و حیات اجتماعی آن منتهی شده است. اما از میان هزاران زنی که از سال ۱۳۰۴ شمسی در کارخانه وطن مشغول به کار شدند تا زمانی که بوق کارخانه‌ها در فضای شهر اصفهان می‌پیچید، تا کنون از هیچ کدام اطلاعات دقیق‌تری از شرایط کار و زندگی ثبت نشده است. در این میان انتشار یک گفتگو با اقدس یک استثنا است.

او از ده سالگی کارگر کارخانه ریسندگی شد، پای صحبت اقدس سلطانی

ابتدا کمی از خودتان، زندگی و چگونگی وارد شدن به این شغل برای ما توضیح بدهید.

متولد ۱۳۱۹ هستم. از بچگی علاقه به کار کردن داشتم و ۱۰ سال بیشتر نداشتم که وارد کار شدم و در کارخانه شهناز که بعد از انقلاب به بافتار تغییر نام داد، مشغول به کار شدم. به این صورت که در دفتر آنها واقع در خیابان چهار باغ بالا ثبت نام کردم. البته قبل از آن در کارخانه شهرضا مدتی کار کرده بودم. آن موقع چند نفر از دخترانی که با آنها در کارخانه شهرضا همکار بودم به شهناز رفتند و تعریف می‌کردند حقوق آنجا بهتر است، چون تازه تاسیس شده بود و شرایط بهتری داشت و به این ترتیب من هم تشویق شدم که به کارخانه شهناز



بروم. ابتدا در قسمت ریسندگی بودم و بعد در بافندگی مشغول به کار شدم. چون در قسمت بافندگی به کارگری که به طراحی آشنا باشد، نیاز داشتند و من هم حدود پنج، شش ماه در قسمت طراحی کارخانه شهرضا کار کرده بودم و این گونه شد که من به قسمت طراحی بافندگی منتقل شدم تا زمانی که بازنشسته شدم. یک ماه مانده به ۵۹ دیگر خسته شدم و رفتم.

در کارخانه شهرضا چقدر حقوق داشتید؟

خیلی کم بود. هر ۱۵ روز یکبار حقوق می‌دادند. ولی در شهناز برای هر ۸ ساعت ۱۲ ریال می‌دادند که نسبت به شهرضا بهتر بود.

حقوق شما به چه صورت پرداخت می‌شد؟

فیشی می‌دادند که نشان می‌داد نوبت حقوق ماست. در صفی می‌ایستادیم تا نوبتمان شود و بعد از گرفتن پول امضا می‌دادیم و در دفتر کارخانه پول پرداخت می‌شد. البته ما بیشتر با سرکارگر سر و کار داشتیم.

حقوقی که از کارخانه دریافت می‌کردید، مناسب بود؟

زندگی می‌چرخید! با این حقوق فرش، زمین و این چیزا برای آینده می‌توانستیم تهیه کنیم و راحت زندگی کنیم.

در قسمت طراحی دقیقاً چه کاری انجام می‌شد و شما مسوول چه کاری بودید؟

ما نورد را طراحی می‌کردیم. نورد را روی ماشین می‌آوردند و می‌بافتند و به این ترتیب پارچه بافته می‌شد و پس از آن رنگرزی و گل زده می‌شد. در واقع تار و پود اولیه را ما درست می‌کردیم. یک زمانی وقتی نخ ماشین تمام می‌شد ما پیوند می‌کردیم، اما بعداً که ماشین گره از خارج آوردند و با ماشین این نخ‌ها را گره می‌زدند دیگر کارگر این کار را انجام نمی‌داد، ولی بالای سر ماشین به عنوان



صورت می‌گرفت؟

به فرهنگ طرف بستگی داشت! اگر فکر بازی داشت افتخار می‌کرد ولی برای کسی که عقب‌مانده بود این کار برای دختر عیب بود ولی تعداد این‌جور افراد کم بود.

زنان بعد از ازدواج وضعیت کاری‌شان تغییری می‌کرد؟

بستگی به اخلاق مرد داشت. گاهی زن و شوهر با هم به سر کار می‌رفتند گاهی فقط مرد، البته بعضی مواقع در محل کار دو نفر با هم آشنا می‌شدند و ازدواج می‌کردند.

وضعیت زنان بچه‌دار چطور بود؟

به زن‌هایی که بچه‌دار می‌شدند چند ماه استراحت با حقوق می‌دادند و بعد آن زن با بچه به سر کار می‌آمد. کسی آنجا بود که از بچه‌های این زنان نگهداری می‌کرد. مادران چند ساعت به چند ساعت بچه را شیر می‌دادند و دوباره به سر کار بر می‌گشتند.

شما در ۱۰ سالگی وارد کار شدید آیا کسانی با سن کمتر هم استخدام می‌شدند؟ این بچه‌ها مدرسه هم می‌رفتند؟

نه کمتر از این سن کسی نبود. کلاس اکابر را خود کارخانه برگزار می‌کرد. بیرون از کارخانه هم کسی می‌توانست برود که البته تعدادشان کم بود. بعد از کار کلاس برگزار می‌شد و این کلاس‌ها دولتی بود.

نحوه تغییر دستگاه‌ها و ماشین‌ها به چه صورت انجام می‌گرفت و چه تاثیری بر کار داشت؟

هر چند وقت یکبار دستگاهی اضافه می‌کردند. یک سالن جدید که می‌زدند ماشین جدید وارد می‌شد و بر کیفیت کالا تاثیر می‌گذاشت و کار بهتر و مرغوب تر می‌شد. از هر جایی که ماشین بهتری تولید می‌شد ماشین وارد می‌کردند.

نگاه شما به رئیس کارخانه چطور بود؟

اگر درست کار می‌کردید نتیجه خوبی می‌گرفتید اگر اشتباه می‌کردید کارفرما ایراد می‌گرفت و جریمه می‌کرد و البته اخطار قبلیش می‌دادند. علی‌همدانیان که فوت کرد جمعیت فراوانی برای مراسم او آمد. بعد از او برادرش حسین امور را به دست گرفت ولی اوضاع به همان روال قبلی باقی ماند.

آیا به شکل مستقیم هم با رئیس کارخانه در تماس بودید؟

بله در همان سالن‌ها که کار می‌کردیم گاه سرکشی می‌کرد حواسش دقیق بود. تماشا می‌کرد که کارگر چگونه کار می‌کند.

(منبع: "تاریخ شفاهی زنان، کلرخانه های بدون آمار"، سایت روزنامه دنیای اقتصاد، دوازده مرداد ۱۳۹۳)

ناظر می‌ایستاد. ما شاگردانی هم داشتیم که کمک دستمان بودند. وقتی ماشین آمد کار شاگرد را انجام می‌داد. مثلاً شاگرد به ما نخ می‌داد و بعد شانه را با کارد می‌کشید و ما نخ را به او باز می‌گردانیدیم تا شانه کشیده شود. چله طراحی شود و پارچه در ماشین بافته شود این کارها تا قبل از اینکه ماشینی شود، همه با دست انجام می‌شد.

سیستم اداره کننده کارخانه چگونه بود؟

هر قسمتی سرپرست داشت که راهنمایی می‌کرد. آن موقع خارجی‌ها به‌خصوص آلمانی‌ها به سرپرست‌ها آموزش می‌دادند. در واقع از هر جا ماشین وارد می‌شد از همان کشور خارجی‌ها برای آموزش می‌آمدند.

رابطه کارگرها با سرپرست چطور بود؟

رابطه خوبی داشتیم. موقعی که من وارد کارخانه شدم می‌گفتند هر کارگری بیاورید ۵ تومان انعام می‌گیرید این‌قدر کارگر کم بود. کارخانه شبانه‌روز و ۳ شیفت کار می‌کرد چون بازار فروش خیلی خوبی داشت. در سالنی که ما بودیم ۱۰، ۱۵ نفر مشغول کار بودند. هیچ کارخانه‌ای به اندازه بافناز کارگر نداشت. شب‌ها ۵۰، ۶۰ مینی‌بوس برای شهرضا، نجف‌آباد و آتشگاه و... سرویس داشت، بزرگ بود و همدانیان رئیس کارخانه به کارگرش می‌رسید. ماه رمضان نان اضافه به کارگر می‌داد. نانوائی مال کارخانه بود و هر روز نان می‌داد. به ما که کوچک بودیم ۴ تا، بزرگ‌ترها ۶ تا و به مردها ۸ نان داده می‌شد در ماه رمضان این مقدار دو برابر می‌شد. در واقع اینها جزو مزایای علاوه بر حقوق بود. اضافه حقوق هم غیر از عیدها برای کمک داده می‌شد. از دیگر کمک‌هایی که صورت می‌گرفت کشتن گوسفند و دادن گوشت آن به بازنشسته‌ها بود. سالانه چیزی به حقوق ما نیز اضافه می‌شد.

وضعیت بهداشت در کارخانه چگونه بود آیا رسیدگی به سلامت کارگران صورت می‌گرفت؟

در خود کارخانه درمانگاهی وجود داشت که رایگان ویزیت می‌کرد و دکتر دادخواه صبح تا ظهر در درمانگاه حضور داشت.

چند روز تعطیلی داشتید؟

عیدها تعطیل بودیم. ۳، ۴ روز اول عید.

مرخصی هم داشتید؟

سالی ۱۲ روز مرخصی داشتیم و مرخصی استعلاجی هم با نظر دکتر کارخانه داده می‌شد. بیمارستانی نزدیک کارخانه بود که وابسته به تمام کارخانه‌ها بود و اگر به دکتر نیاز داشتیم به آنجا مراجعه می‌کردیم و بیمه بودیم.

می‌توانید تخمین بزنید از هر ۱۰۰ کارگر چه نسبت کارگر زن و مرد وجود داشت؟

اکثراً زن بودند و مردها کمتر بودند.

شیفت شب برای همه اجباری بود؟

بله شیفت‌ها می‌چرخید. یک هفته صبح یک هفته بعد از ظهر و یک هفته شب. همیشه ساعات کار یکسان نبود. ولی مشکلی برای شیفت شب وجود نداشت و امنیت بود.

شیفت شب برای زنان هم وجود داشت؟

بله شیفت شب از ۱۰ شب تا ۶ صبح برای زنان هم بود.

نظر مردم در مورد کارگران زن کارخانه چه بود؟ چه برخوردی

هشت کارخانه جدید... منچستر شرق متولد میشود... و اعتصاب دوم.

کارخانه وطن انقدر سود ده، و حمایت های دولتی آنقدر موثر بود که، در تقلید از آن در فاصله ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ در مسیر کناره زاینده رود هشت کارخانه جدید درست شد. به ترتیب:

کارخانه رحیم زاده (۱۳۱۲)، کارخانه دهش (۱۳۱۳)، کارخانه ریسباف (۱۳۱۳)، کارخانه زاینده رود (۱۳۱۴)، کارخانه شهرضا (۱۳۱۴)، کارخانه نختاب (۱۳۱۴)، کارخانه صنایع پشم (۱۳۱۴)

به سرعت برق یک سوم جمعیت دویست و چهار هزار نفره از گردش کار کارخانه ها معیشت میکنند و پارچه های تولیدی آنها به تن تمام مردم ایران دیده میشود. بعلاوه کارخانه های شهناز، تاج، ناهید، سوسن، آذر، سیمین، حریربافی سعید، بارش، بهریس، پروین، فرزانه و شکوه کارخانه های نساجی بودند که هر یک در زمانی در گوشه و کنار این شهر ساخته شده و بخشی از تاریخ این شهر شدند.

سوم شهریور ۱۳۲۰ کشور به اشغال متفقین در میاید. رضا شاه تبعید میشود. وضعیت نابسامان اقتصادی با تورم و گرانی نان همه جا را فرا میگیرد.

دولت حقوق کارمندان را بالاتر میبرد. لی وضع کترگران وخیم تر میشود. فروش محصولات کارخانجات و همچنین یود سهام آنها پایینتر میرود و حالیکه حقوق کارگران ثابت است.

روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۱ کارگران کارخانه شهرضای جدید اعتصاب میکنند و روز بعد کارگران دو کارخانه فرشباف و صنایع فرش هم به آنها میپیوندند. مدیران کارخانه ها به شیوه مرسوم رضاشاهی، رئیس شهربانی و فرمانده لشکر را به کمک میطلبند. واحد هایی از لشکر اصفهان در جلو کارخانه صف میکشند اما برخوردی روی نمیدهد. اعتصاب سه روز ادامه دارد و پس از چند جلسه مذاکره، بر سر ۴۰ درصد اضافه دستمزد و رعایت بهداشت کارگران توافق صورت میگیرد.

تشکیل اتحادیه کارگران اصفهان

سطح توقع کارگران بالاتر میرود و بتدریج، اساسا بنا به سیاستهای حزب توده و با ابتکار فعالین و رهبران این حزب اتحادیه های کارگری در کارخانه ها شکل میگیرد. روز پنج آذر ۱۳۲۱ از وحدت اتحادیه های نه گانه کارخانه های ریسندگی، اتحادیه کارگران اصفهان تشکیل میشود. رئیس اتحادیه تقی فداکار است. تا اردیبهشت سال ۱۳۲۲ اتحادیه با ۱۱۴۰۰ نفر عضو، یعنی تقریبا تمام کارگران نساجی ها قوی ترین اتحادیه کارگری ایران است.

این اتحادیه حداقل حقوق را روزی پانزده ریال، سه برابر سال پیش



مرکزیت اتحادیه کارگران اصفهان — تقی وفادار، رئیس اتحادیه نفر وسط در ردیف دوم

تصویب میکند بعلاوه ده سیر نان روزانه.

در کنار هر کارخانه یک نانواخانه احداث شده و بسته با تاهل، مقدار ده سیر (تقریبا یک کیلو) یا دو برابر نان به کارگران داده میشد.

گزاشتی از زاغه نشین های کارگری شهر اصفهان

تشکیل هشت کارخانه نساجی در دوره رضاشاه چهره اجتماعی شهر را به کلی در هم ریخت (کارخانه های وطن، ریساف، زاینده رود، شهرضا، صنایع پشم، نختاب، پشمباف، رحیم زاده، و کارخانه نساجی دهش) این کارخانه ها هر یک برای خود یک تا سه هزار نفر کارگر می خواستند. معمولاً نیز به صورت سه شیفته کار می کردند. مسلماً این جاذبه برای نیروی کار، اصفهان را به صورت آهن ربایی برای نیروهای کار شهرهای اطراف در آورد. به همین خاطر مهاجرت های کاری شدت یافت و به یکباره ترکیب جمعیتی شهر دستخوش تغییر گردید.

یکی از مراکز کارگر فرست به شهر اصفهان سرزمین بختیاری بود و یکی از این کارگران عزت الله باقری. که از روستای «وانان» در آن سوی شهرکرد، به همراه کل خانواده خود به اصفهان مهاجرت کرد. خوشبختانه او قلم به دست گرفته و سرگذشت و خاطرات خود را نوشته است.

به همین خاطر ما می توانیم به بخشی از واقعیت های زندگی کارگران کارخانجات و نیز اوضاع اجتماعی شهر اصفهان در دوره پهلوی اول و دوم در اصفهان دست پیدا کنیم.

باقری درباره ترکیب و خاستگاه اجتماعی کارگران نساجی می نویسد:

"کارگران کارخانه ها را اساساً مهاجران روستایی و ورشکستگان کارگاه های سنتی تشکیل می دادند. غیر از این ها عده ای از کردها هم بودند که در زمان رضاشاه به اصفهان تبعید شده بودند و در کارخانه ها کار می کردند. که بعد از شهریور ۲۰ همه برگشتند ولایت خودشان" (باقری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۲) او درباره زاغه نشین هایی که کارگران در آنها سکونت داشتند و نیز جایی که خودشان در آن جا زیسته اند می نویسد:

"در مهر ۱۳۱۹ پیاده رفتیم اصفهان پیش یکی از دایی ها و مادر بزرگم که مقیم اصفهان بودند. رفتیم به محله قبله دعای اصفهان یک خانه خرابه که صاحبش هم آن را ترک کرده بود پیدا کردیم که سرپناهمان باشد. به دنبال یک خرابه دیگر رفتیم تخت فولاد در کاروانسرای از عهد شاه

عباس سکونت کردیم. حالا آن اتاق ها و طویله ها را خانواده هایی مثل ما اشغال کرده بودند. خانواده های پرجمعیت کارگران کارخانه های پشمباف، نور، وطن و رحیم زاده ... سه نفر از برادرها و دو نفر از خواهرها توی کارخانه ها مشغول کار بودیم. هر شب دو سه نفرمان توی کارخانه ها بودیم." (باقری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۶)

او در جای دیگر از خاطراتش تاکید دارد که خانواده های دیگری نیز در آن شرایط بسر می بردند: "در آن خرابه هایی که توصیف کردم و ما مدتی زندگی می کردیم خانواده های دیگری هم اقامت داشتند و آنها هم اغلب کارگر کارخانه بودند. اغلب آنها از چهار محال بختیاری بودند. در آن خرابه ها ما اوقات زیادی را صرف صحبت در مورد ظلم و ستم خوانین بختیاری و آوارگی خودمان می کردیم." (باقری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۱) از علل این مهاجرت خشکسالی و آفات در محل زادگاه نیز بود.

در این شرایط معلوم است که وضعیت غذایی آنها چگونه بوده است: "فراموش نمی کنم که در آن اوایل وقت ناهار و شام به من چه می گذشت غذای معمولی کارگران نان بیات بود. و ماست یا لبو یا سرکه شیر یا در فصل میوه هندوانه و خربزه. ولی همین ماست و سرکه شیر و غیره را هم می باید از کافه چی نسبه می گرفتیم. و موقع دریافت حقوق و دستمزد بدهیمان را تسویه می کردیم."

"من در سال ۱۳۱۹ در قسمت بافندگی کارخانه وطن کار می کردم دستمزد ما به صورت کارمزدی پرداخت می شد. میزان آن بنا به نرخ که تعیین شده بود بسته به آن بود که چند متر پارچه بافته باشیم. به این ترتیب روزهای جمعه و تعطیل حقوقی دریافت نمی کردیم. هیچ گونه مرخصی هم در کار نبود. چه استحقاقی و چه استعلاجی. هیچ گونه حمایتی از کارگران نمی شد و هیچ مرجعی برای رسیدگی به شکایت های کارگران وجود نداشت... برای این که بتوانم هزینه خانواده پر جمعیتمان را تأمین کنم مجبور بودم شبانه روز کار کنم و در واقع هر هفته جمعه شب وارد کارخانه می شدم و صبح روز جمعه بعد از کارخانه می رفتم بیرون." (باقری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۰۰) منبع: (دکتر عبدالمهدی رجایی، سایت تاریخ محلی، Local History of Iran)

خرواری ۴۰ ریال و زغال ۱۷۰ ریال بود، یک مرتبه امسال هیزم را ۲۵۰ تا ۳۰۰ ریال می فروشند ... روغن و ماست و پنیر و غیره را که انسان حقیقتاً خجالت میکشد نرخ آنها را بنویسد..."

امیرقلی امینی یکی از روزنامه نگاران صاحب نام شهر در ۴ آذر به مسئولان اصفهان هشدار داد: "نرخ ارزاق و اجناس و خوار و بار عمومی روز به روز بیشتر ترقی میکند و هر روز که میگذرد مبلغی بر بهای آن افزوده شده با سرعت بینظیری بالا میرود؛ به طوری که اگر بر همین نهج ترقی بکند بدون شک در همین سه ماهه زمستان، اکثریت توده اصفهانی که مردمی فقیر و ناتوان و گدا و بیچیز هستند و درآمد روزانه هر یک از آنها ۲ تا ۵ و ۶ و بروید بالاتر از ۱۰ ریال تجاوز نمیکند دستخوش قحطی بسیار سختی گردیده و از دست خواهند رفت..." و این در حالی بود که تاکید میشد "نمیتوان با

بحران، رکود، اعتراضات

کارفرما: "بروید کاه بخورید!"

از اواخر شهریور ماه ۱۳۲۰، نشانه های کمبود و گرانی ارزاق عمومی در مناطق مختلف کشور و از جمله اصفهان، آشکار شد. در ۸ مهر ماه، روزنامه اخگر در خصوص بهای مایحتاج عمومی در اصفهان نوشت: "اگر نان را از بازار خریداری میکنید، میدانید که نصف بیشتر آن آشغال و شن و غیره است. نان را نانوای اصفهان از قرار سه کیلو ۶ ریال (چارک ۳۰ شاهی) به مردم میفروشند. نانهای دانه ای، که از ورق کاغذ هم نازکتر است و هر دانه ۱۰ مثقال [وزن آن] است ۶ یا ۷ شاهی میفروشند. جو، خرواری ۳۵ تا ۴۰ تومان فروخته می شود. عدس و لوبیا و ماش و سایر حبوبات یک من ۱۲ تا ۲۰ ریال فروخته می شود... هیزم و زغال را که در سال قبل، هیزم

۳۰ شاهی تا حداکثر ۵ ریال است. مگر اینها آدم نیستند، نان و لباس نمیخواهند. چرا درباره اینها فکر نمیکنید و راه علاجی نمیاندیشید...". حسین فاطمی نیز در روزنامه باختر تلاش میکرد تا مدیران کارخانه ها را به انجام اصلاحاتی در زمینه شرایط کار و بهداشت در کارخانه و همچنین، تأمین نان با کیفیت و ارزان قیمت برای کارگران راضی کند. اما، مدیران کارخانه ها نه تنها به این قبیل اعتراض ها و توصیه ها توجهی نکردند که گویا مدیر کارخانه زاینده رود "به کارگران کارخانه در مقابل التجاء و التماس آنان که از او نان میخواستند، گفت: بروید کاه بخورید."

حقوقهای محقر ۱۳۰ تا ۲۰۰ و ۳۰۰ ریال زندگی کرد" علیرغم تورم روزافزون بهای ارزاق و مایحتاج عمومی، اقدامی برای افزایش دستمزد کارگران کارخانه ها و صنایع پیشه وری به عمل نیامد و آنان همان دستمزدهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ را دریافت میکردند. در نتیجه، "دستمزدها کفاف یک نان خالی و سرکه شیر را هم نمیداد." امیرقلی امینی خطاب به مدیران کارخانه ها نوشت: "... عصرها نزدیک غروب تشریف ببرید روی پل ها بایستید و ملاحظه فرمائید تعداد هنگفت زن و مرد و کودک، یعنی کارگران کارخانه ها که همه کوفته و خسته و با رنگ پریده هستند. در خواهید یافت مزد اینها از

بحران سیاسی، رکود اقتصادی، تشت و شکاف در صفوف کارگری

به علت نرسیدن حقوق و جیره نان تا حدی بود که یکی از کارگران ریسباف به نام باقر سهرابی در تاریخ یازدهم مرداد ۱۳۳۷ با یک قبضه کارد به دفتر کارخانه مراجعه و تهدید به انتحار کرده است." (گزارش شهربانی اصفهان، به نقل از "تحولات اتحادیه های کارگری در اصفهان"، ویدا کیانی)

در سالهای ۱۳۲۰ و تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد اخبار شهر اصفهان حکایت از شکاف بزرگ در میان اتحادیه های کارگری (مخصوصاً میان اتحادی کارگران اصفهان و بخش مربوط به موسوم به شمس صدی) ، حمله و خشونت جریانات باند سیاهی دولتی به کارگران و دخالت گسترده نیروهای سرکوب و بخصوص شهربانی علیه مبارزات کارگری در داخل کارخانه ها دارد.

بزرگترین و آخرین کشمکش میان کارگران و دولت به خاطره یک تجربه از گرمی ترین تجربیات همبستگی طبقاتی کارگری در ایران تبدیل گردید.

از اواخر دهه ۱۳۲۰ بحران در نساجی ها همه گیر و آشکار بود. شکوه کارفرمایان نسبت به کساد بازار فروش و شکایت از عدم حمایت دولت از تولیدات داخلی از طریق بستن مرزها بر روی تولیدات خارجی از همه جا به گوش میرسید. کارخانه ها یکی پس از دیگری دچار بحران مالی شده و در پرداخت وام ها اعلام ورشکستگی کردند. در متن این اوضاع تعرض هر چه بیشتر کارفرماها به کارگران هر چه بیشتر و هر چه سازمان یافته تر شد. از طرف کارخانجات بخشی از اوضاع بازار فروش محصولات به گردن افزایش مخارج نیروی کار، مطالبات کارگری و بی نظمی حاصل از اعتصابات انداخته میشد. و با ارتباط و هماهنگی میان کارخانه داران از یک طرف و هماهنگی با دولت مرکزی از طرف دیگر دایره اعمال قدرت کارخانه داران دایما رو به افزایش داشت. کارخانه داران از عملی کردن مطالبات پذیرفته شده در اعتصابات سر باز زده و با وعده و وعید و بهانه گیری هر قدم به جلو را با انواع توطئه و چند قدم به عقب همراه ساختند. پرداخت دستمزدها با تعلل همراه گردید. در گزارش میخوانیم: "استیصال و بیچارگی کارگران



را دارند که با صف فشرده سربازان مواجه میشوند. آنطرف پل انبوه کارخانه های کوچک و بزرگ شهر به همراه کارگران کارخانه رحیم زاده از راه میرسند.

فرمانده دستور آتش میدهد، سربازان سرپیچی میکنند، فرمانده سرباز متمرّد و بعد کارگران را به گلوله میندازد. گلوله از دل صندوق اعانات کارخانه قلب کارگر کارخانه رحیم زاده را میشکافد. آن طرف کارگران به آب زده به میدان میرسند. کارگر کارخانه زاینده رود خود را جلوی تانک میاندازد. نظامیان میدان را خالی میکنند. جمعیت چهار باغ را پر کرده، به تلگراف خانه میرسند.

تلگراف شدید الحنی بدست نخست وزیر وقت میرسد. کشمکش ها بر سر خاک سپاری کارگر به اوج میرسد. خطر هرج و مرج سراسر کشور را فرا میگیرد و با نخست وزیری مصدق روندهای سیاسی سراسری دست بالا پیدا کرده و همه مسايل را تحت الشعاع خود قرار میدهد.

پایان "منچستر شرق"، با خون خود نوشتم:

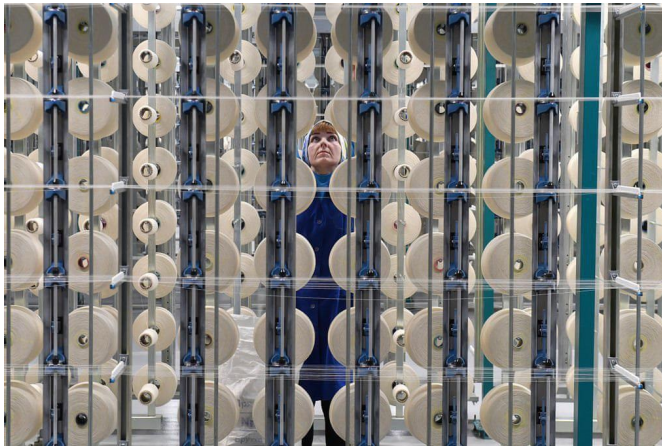
"یا مرگ، یا حمایت از اعتصاب نفت خوزستان"

اواخر پاییز سال ۱۳۲۹ اوضاع بحرانی نساجی ها دیگر کاملاً تحت تأثیر موضوع ملی شدن صنعت نفت قرار میگیرد. در ۲۹ اسفند طرح ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین میرسد.

در بهار ۱۳۳۰ همزمان با فضای گرم ملی شدن نفت، کارگران ریسباف را تعطیل کرده و به استانداری میروند. غوغای تازه ای برپا میکنند. استاندار عوض میشود.

در پایان فروردین ۱۳۳۰ اعتصاب کارگران شرکت نفت به خاک و خون کشیده میشود. در اصفهان صبح روز بعد حکومت نظامی است. کارگران همان اول صبح صندوق اعانات برای کمک به کارگران بی حقوق مانده شرکت نفت دست گرفته و جلوی کارخانه ها صف میکشند. ساعت سه بعد از ظهر کارگران کارخانه نور، فرشباف و مهتاب از شمال زاینده رود به سمت میدان ۲۴ اسفند حرکت میکنند. کارگران وطن، زاینده رود، ریسباف و صنایع پشم هم از جنوب زاینده رود به خیابان چهارباغ بالا سرازیر شده، قصد عبور از سی و سه پل

آفرینی" با همان اشتیاق و نفرت انگیز نود سال پیش برای کار زنان "پنهان از تاریخ" طبقه کارگر دندان تیز کرده اند. زنان نساج امروز در کارخانه های نه گانه اصفهان پنهان نیستند، کار و استثمار آنها در صدها کارخانه در ایران امروز به همان اندازه "پنهان است، کما اینکه کار در کارگاههای کوچک به کنج خانه ها رانده شده است.



طبقه کارگر ایران گریزی جز تصفیه حساب با این عرصه را ندارد. اما مهمتر از هر چیز دیگر باید به خاطر آورد، که در این میان "زنان" و "نساجی" ها "تقصیری" ندارند. کمبودها و نارسایی ها از جای دیگر است، و بهمان اندازه زنانه و مردانه، کارگری است؛ به همان اندازه که عرصه نساجی که یقه خودروسازان و نفتگران را نیز میگیرد. اشکال جاری اعتراض کارگری، ساختار تشکلی ها، سازماندهی توده ای، اخلاقیات و روحیات و سنت ها کی و چگونه زنانه خواهد شد؟ چه وقت بختک های مرد سالارانه، اسلامی، "خود کفایی" و ناسیونالیستی با ریشه های مشترک فرودستی زن از آرمانها و مبارزه طبقه ما دست بر خواهد داشت؟

آن سی سال لعنتی نساجی

تاریخ معاصر ایران، تاریخ ایران مدرن و صنعتی با سرگذشت صنعت نساجی در هم آمیخته است. در این سرگذشت اصفهان حرف اول و آخر را میزند. اگر شهر منچستر انگلستان با ماشین های نساجی دنیا را با تولیدات خود فتح کرد، اصفهان نیز در جغرافیای دیگر همان راه را پیمود. نعل به نعل، در تشابه با منچستر، در مورد اصفهان نیز، این نه ماشین ها، بلکه نساجان بودند که با دستها، با خون و خشم و خلاقیت خویش شرق و غرب را فتح کردند. در مورد منچستر غرب، چارتیستها و مبارزه و ستیز اتحادیه های کارگری روایت درست (و نزدیک تر به واقعیت) این تاریخ را ثبت نمودند. در مورد نساجی در اصفهان و کل ایران مبارزات کارگری در ابعاد و عمق خود یارای تصفیه حساب شایسته را نیافت. صف آرای طبقه کارگر زنان این طبقه را "ندید" و شامل نشد. این حفره و کمبود به قیمت سنگین و تعیین کننده ای در مصافهای کارگری آن زمان برای کارگران تمام شد. امروز، زنان کارگر و مبارزه کل طبقه کارگر از سایه سنگین آن سی سال لعنتی نساجی، خلاصی ندارد. تعیین تکلیفی که آنزمان به بعد موکول شد، غول بی شاخ و دمی شده است که راه پس و پیش را بسته است. در متن نوشته های این نشریه صفحات تاریخی ورق زده میشود که طبقه کارگر با ندیده گرفتن بخش زنان خود، کیفر خواست، ادعا و مطالبات، و عرصه های صف آرای مهمی را از پلاتفرم بهبود موقعیت خود به کنار میگذارد.

در فقدان کیفرخواست زنانه خود، هرگز فرصت تصفیه حساب با نساجی ها را نیافت. نساجی ها تاریخ به خاک و خون کشیدن بخش مهمی از نسل کارگران صنعتی در ایران است که دولت و کارفرمایان و شبکه اسلامی در سازمان دادن یک ماشین متعفن، سود جو و یاهو گو و باند سیاهی مار خورده و افعی میشوند. امروز در جمعه بازار خز عبلات نوستالژی دروغین بورژوازی در ایران، در مسابقه میان نمایندگان اسلامی و سلطنتی سرمایه، مدال "پدران" این و آن "صنعت" توزیع میشود، در مراسم چاپلوسی متقابل یاد "قهرمانانی" که آبادی و صنعت را به "بیابانهای برهوت نادانی و عقب ماندگی" رهنمون شدند ... این تاریخ قلابی است، دروغین و مسموم است چرا که کارگر در آن آدم بحساب نیامد، کار و شرایط زندگی ارزش ارجاع ندارد تا چه برسد خلاقیت و کار او نقشی ایفا نماید. تاریخ نساجی را بخصوص از زاویه زنان باید نوشت تا ریشه ها و عوامل تداوم فقر و ناتوانی ها، عقب ماندگی بشری را در "خیابانهای آسفالته اصفهان" و در دل طنین بوق کارخانه ها کنار زاینده رود" باز شناخت. میراث این تاریخ ناقص امروز در هیبت "سوگواران بازسازی نساجی ها" و بال گردن طبقه کارگر است، تجمعی که با پرچم "کار



جامعه ای که صدای زنان طبقه کارگر در آن پژواک نداشته باشد، جامعه ای که برچم تغییر فوری در تمام مظاهر زندگی زنان کارگر را در دست نداشته باشد، با حقیقت زندگی آن جامعه بی ربط و غای از شرافت انسانی است.

www.a-bikari.com

جنبش کارگری "مردانه" و زنان کارگر

چرا زنان کارگر در اعتراضات جاری کارگری غایبند، نقش بسیار محدودی را ایفا میکنند؟ پاسخ قانع کننده برای این سوال دشوار نیست. با ورشکستگی چند دهه اخیر صنایعی که بخش مهمی از زنان کارگر را در خود جای میدادند از جمله نساجی ها، تولید لباس، مونتاژ قطعات الکترونیک از دور خارج شده اند. در بازار تولید فعلی آنچه اساسا زنان کارگر را در خود جای داده است کارگاهها و فروشگاهها با تعداد محدود کارگر است که سازمان

دادن اعتراضات جاری، تجمع در مقابل مجلس و امثال آن، نه موثر است و نه عملا برای زنان قابل اجرا است. این محیطهای کار مالا مال از تبعیض و سوء استفاده و فشارهای جنسی است که زیر فشار فرهنگ مردسالارانه و مذهبی و ترس از آبرو و خطر بیکاری به حاشیه رانده میشود. بورژوازی ایران بر متن قوانین اسلامی و بر پایه تبعیض جنسی زنان را از بازار کار خارج ساخت و به خانه فرستاد. به این ترتیب بیکار سازی عظیمی با تکیه به ارزشهای اسلامی سازمان داده شد. به این ترتیب چند صد هزار کارگر زن تبدیل به زنان خانه دار شدند بدون اینکه مجال پیدا کنند ادعای اعتراضی خود را فرموله و بیان کنند. زنان از اشتغال محروم گشتند ولی نقششان در تولید همچنان بجای خود باقی ماند؛ دیروز در قالب نان آور امروز بعنوان خانه دار؛ دیروز با دریافت دستمزد، امروز با کار مجانی. کار خاتگی زن در سرپرستی و آشپزی و شست و شو و نظافت؛ در زاییدن و پرورش و تیمار روزمره نیروی تازه نفس کارگری، برای سرمایه سرمنشا سود افسانه ای و باد آورده است. این یکی از شالوده های کاپیتالیسم است. تا آنجا که به نقش زنان در تولید اجتماعی مربوط گردد هنوز باید به عرصه کار تولیدی در خانه هم اشاره کرد. هم اکنون منازل کارگری به قطعات کوچکتر از یک سالن عظیم تولیدی شباهت دارد که در آن زنان و در بسیاری موارد کودکان در حال کارند. کارهای مونتاژ قطعات الکترونیکی، لباس دوزی، بسته بندی، کارهای شاق تولید مواد غذایی که علی القاعده با مخارج زیاد کرایه و انبارداری و مصرف برق و غیره همراه است؛ با کار کنتراتی زنان خانه دار به یک بازار سود برده دارانه تبدیل شده است که نه سر سوزنی ضابطه کار و نه کوچکترین رد پای از وجدان در آن هویداست. کوچه به کوچه محلات کارگری انباشته از بوی تعفن سرمایه است

بیکاری نقش و کار زنان را صد چندان دشوارتر میسازد. برای درک و تصویر روشن و واقعی از پیامدهای بیکاری برای یک خانواده کارگری باید سراغ زن خانواده را گرفت. رسانه های ایران و مشاهدات روزمره مملو از شرح زندگی کارگران بیکار است. این روایت ها تاسف بارند، بیش از تاسف خون خواننده را به جوش میآورند. باور اینکه چگونه روزها پشت سر گذاشته میشود، تکه سنگ قابل جویدن که بتوان وصله شکم

کرد، ته مانده روحیه ای که بشود با آن کودک خانواده را دلخوش کرد تا بتواند پلکهایش را روی هم بگذارد و یک معجزه هر روزه که سر و ته زندگی را با کمک هیچ هم آورد؛ دشوار است. زنان در این خانواده ها آخرین خاکریز نبرد برای زیستن را شکل میدهند. آنها هستند که آخرین رمق باقیمانده از شکایت و نفرین را به سازندگی تبدیل میسازند، به هر کاری دست میزنند، در گوشه خیابان دست گدایی دراز میکنند، آنها هستند که بار مراقبت از کودکانشان از عواقب کار خیابانی و مردانشان در دام اعتیاد را باید بر دوش بکشند ... و آنها هستند که باید تن خود را بفروشند. کیست که هر روز و در قامت زندگی خود، در همسایگی و در همکاران نشانه هایی از واقعیت فوق را لمس نکند؟ از خود بیرسیم این کدام هیولایی است که در ذهن من و شما کارگر نشانده اند، کدام ورد جادویی است که چشم کارگر را کور میکند و از او نگهدارنده خود گمارده از قوانین و ارزشهای ضد برابری کامل زن و مرد میسازد؟ جامعه ای که صدای زنان طبقه کارگر در آن پژواک نداشته باشد، جامعه ای که پرچم تغییر فوری در تمام مظاهر زندگی زنان کارگر را در دست نداشته باشد، با حقیقت زندگی آن جامعه بیربط و عاری از شرافت انسانی است. بدون پرچم برابری کامل زن و مرد مبارزات کارگری در آن جامعه راه بجایی نخواهد برد، به این دلیل خیلی ساده که پیروزی در هر مبارزه مستلزم آنست که کارگر دوست و دشمن خود را شناخته باشد

مبارزات جاری بر سر دستمزدهای عقب افتاده و در مقابل دستمزدهای زیر خط فقر برای متحد کردن صفوف کارگری در ایران حیاتی است. اما بدون یک آگاهی پایه طبقاتی در مورد دستمزدها و رابطه کار و سرمایه بخشی میتوان تصور یک مبارزه قدرتمند کارگری را به ذهن راه داد. هیچ مبارزه ای برای دستمزدهای شایسته و بیمه بیکاری بدون مبارزه علیه بهره کشی سرمایه از کار خانگی زنان ممکن نیست. مرد کارگری که در خارج از چهار دیواری خانه اش (تازه اگر خانه ای در کار باشد) یک برده، یک زانده ماشین کارخانه، یک "بیکار تنبل" نامیده میشود بناگهان در چهارچوب خانواده به یک "رئیس" تبدیل میشود. نظم موجود در لباس قدوسیت خانواده و قوانین ارتجاعی اسلامی همسر او را به معنای واقعی کلمه به "خدمت" او در میآورد. این زن خانواده است که خانه را برای او رفت و روب میکند، تن فرسوده او را تیمار میکند،



ادامه جنبش کارگری مردانه ...

کارگری در ایران تا مغز استخوان با "مظلومیت" آلوده شده است. بر گردن مردان این طبقه مدال دروغین نان آور خانواده را آویخته اند، تا در مقابل کار عظیم همسرش و در مقابل کار کودکانش او را کور کنند. بر گردن او مدال رئیس خانواده را آویخته اند تا بجای گرفتن یقه استثمار گرایان در تنهایی حسرت بخورد، خود را سرزنش کند و سینه بزند. این کدام بهشت و کدامین از بندگان برگزیده است که از او سکوت در مقابل اوج بیکاری و فقر و تباهی را میطلبد؟ این کدام "عفت" است که از وی میخواهد پاسدار روابطی باشد که فقط در شهر تهران سیصد هزار از زنان طبقه اش را به تن فروشی وادار میکند و تازه مسئولیت آنها بعده قربانیانش قرار میدهد؟ طبقه ما به یک آگاهی و اتحاد و مبارزه جویی نیاز دارد که رفع هرگونه تبعیض علیه زنان و برابری کامل زن و مرد را امر خود بداند، و اینرا بعنوان بزرگترین قدم در راه ساختن دنیای متفاوت ارج بدارد.

برای او فرزند دنیا میاورد و پرورش میدهد. اما تا کارگر خود را از شر کلاه بوقی "رئیس خانواده" خلاص نکرده و متقاعد نشود که خانواده نهادی در خدمت تولید و باز تولید نسل امروز و آینده کارگری بر دوش خود اوست، چگونه میتواند در چانه زدن ساده بر سر دستمزدهای واقعی یک گام به جلو بردارد؟ در همان قدم اول مبارزه کارگر باید پیوند میان بردگی خود و تبعیض علیه زنان را با چشم باز ببیند و تشخیص دهد. تازه در این مرحله است که نگهداری از کودکان، ایام بیماری، تعطیلی کافی برای معاشرت با خانواده از جمله موارد طبیعی حق کارگر در مذاکرات دستمزدها بحساب خواهد آمد.

در مورد کار آگاهگرایانه طبقاتی شکی نیست. اما حتی در مقابل غول بیکاری، نیروی کارگران کفایت نخواهد کرد و ناچار است نیروی زنان کارگر را فراخواند. آنروزی که زنان کارگر پایشان به خیابانها باز شود، در مدت زمان بسیار کوتاهی چوب دستی "حمایت شوهران" را پرتاب کرده و خود موتور محرک جنبش عظیم کارگری خواهند شد. آنروز سیمای خسته و دو دل جنبش کارگری دگرگون خواهد شد. جنبش

منتشر شد: جزوه کار مزدی و سرمایه

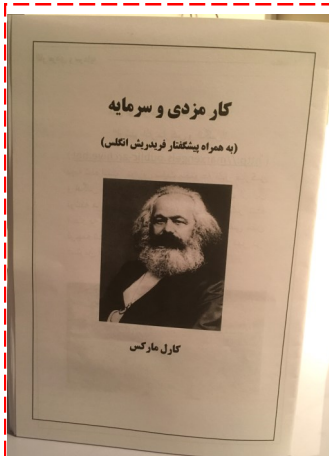
متن این ترجمه به نقل از سایت "آرشیو عمومی آثار مارکس و انگلس" (<http://marxengels.public-archive.net>)

تهیه شده است. در این سایت مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی و ترجمه تعدادی از این نوشته ها بزبان های فارسی و عربی منتشر شده است. به علاوه فایل صوتی قرائت فارسی متن ترجمه شده جزوه "کارمزدی و سرمایه" نیز در دسترس علاقمندان قرار دارد.

سیوان رضایی

علیه بیکاری

دانلود: <http://a-bikari.com/2pdf/Ketab-karMozdi-Marx.pdf>



نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

